

## تلائم نظر و عمل در تلقی از علوم انسانی به مثابه حکمت عملی (فرونسیس)

### مهدی معین زاده

برآمدن مسئله ای همچون "کاربردی بودن یا کاربردی کردن" یا به تعبیر دیگر "کارائی یا عدم کارائی علوم انسانی" فی نفسه مسبوق است به قول به نسبتی خاص بین عرصه بین علم و کاربرد علم یا به بیان موسع تر بین نظر و عمل. به موازات کوشش هائی که در جهت کاربردی کردن بیشتر علوم انسانی صورت می پذیرد، این سؤال نیز قطعاً پرسیدنی است که آیا ممکن نیست که اساساً فهمی دیگرگونه از نسبت علم و کاربرد آن یا نسبت نظر و عمل داشت که ذیل و ظل چنین فهمی علم و کاربرد و نظر و عمل عین یکدیگر باشند؟ آیا در پرتو چنین فهمی اصولاً هرگونه شکاف و شقاقی بین علم و کاربرد / نظر و عمل / تفکر و اجزاء و ... از میان برنمی خیزد؟

طرح پژوهشی حاضر در پی ره بردن به چنین فهمی از نسبت تئوری و پراکسیس است. طرح با مطالعه نسبت میان تئوری و پراکسیس در یونان باستان آغاز می شود. انتخاب چنین مطلعی البته امری دلبخواهی و من عندی نیست. آن علوم انسانی ای که "کاربردی کردن آن" مساله امروز موطنی غربی دارد و تفکر غرب موطنی یونانی. اگر علوم انسانی امروزی، شقاق نظر و عمل را مفروض خود می گیرد شاید از آن روست که علم در سرچشمه اش مسبوق بدین شقاق بوده. این تحقیق با مذاقه در پیوند ذاتی نظر و عمل در مرحله پیش فلسفی آن ترد سوفیست ها آغاز می کند. سپس بدان می پردازد که چگونه نظر و عمل در طلیعه فلسفه یونان و در اندیشه سقراط/افلاطون دچار گسست می شوند. مفهوم "حکمت عملی (حکمت عملی (فرونسیس))" که ارسطو در اخلاق نیکوماخوس پیش می کشد از منظر تحقیق حاضر نقطه عطفی در ماجرای نسبت نظر و عمل است. حکمت عملی (حکمت عملی (فرونسیس)) مفهومی است که در تاریخ فلسفه بسطی درخور نیافت و هرچند در سنت تفکر اسلامی – ایرانی و در قالب مفهوم "حکمت عملی" به حیات خود ادامه داد لیکن حکمت عملی نیز معرفتی محسوب می شد منحصر به حوزه های محدودی از قبیل سیاست مدن. دوران مدرن عصر به محاق رفتن کامل مفهوم حکمت عملی (فرونسیس) و چیرگی مفهوم تئوری بود که خود شقاق تئوری/پراکسیس را مفروض می گیرد. "نقد قوه حکم" کانت و مفهوم "فلسفه به مثابه جهان بینی" احتمالاً تنها فرازهایی از اندیشه عصر مدرن باشند که متضمن رشحاتی از حکمت عملی (فرونسیس) اند.

در دهه سوم قرن بیستم هایدگر ضمن تفسیر پدیدار شناسانه ارسطو بار دیگر به مفهوم حکمت عملی (فرونسیس) پرداخت. پس از وی شاگردش گادامر در دهه های هفتم و هشتم قرن بیستم حکمت عملی (فرونسیس) را بعنوان مفهومی که می تواند مبنای علوم انسانی قرار گیرد، مطرح کرد. از آن زمان ابتدای علوم انسانی بطور اخص و علم و معرفت بطور اعم بر مبنای حکمت عملی (فرونسیس) جایگاهی ویژه در ادبیات فلسفی یافته است. در صورت تحقق این ابتدای علوم انسانی بر مفهوم حکمت عملی (فرونسیس) پیداست که بنا بر ذات این مفهوم شقاق بین تئوری و پراکسیس و متعاقب آن مساله کاربردی نبودن علوم انسانی از میان برداشته می شود.